

# بررسی خلأ واژگانی زبان فارسی معیار در مقایسه با برخی افعال مرکب و عبارات

## فعلی گویش موسیرزی

روح الله یعقوبی<sup>۱</sup>

### چکیده

گویش موسیرزی از گویش‌های جنوب خراسان رضوی است که در روستایی به همین نام از توابع شهرستان گناباد تکلم می‌شود. این پژوهش به دنبال آن است تا دریابد زبان فارسی معیار در مقایسه با برخی افعال مرکب و پیشوندی موجود در گویش موسیرزی تا چه میزان خلأ واژگانی (lexical Gap) یا تصادفی (accidental Gap) دارد. کاهش جمعیت بومی این منطقه به دلیل مهاجرت نسل جدید به شهرها و تغییر سبک زندگی باعث شده بسیاری از واژگان این گویش دستخوش فراموشی گردد، لذا تلاش شده است افعالی که در طول چهار دهه گذشته در بین نسل جدید ساکنان این منطقه کمتر به کار می‌روند، از این طریق ثبت و حفظ شوند. شیوه تحقیق، میدانی است و داده‌ها از طریق مصاحبه شفاهی با گویشوران بومی مسن جمع‌آوری شد. تعداد داده‌های پژوهش به ۹۳ مورد از افعال مرکب، پیشوندی و عبارات فعلی محدود گردیده و از سایر مقولات واژگانی چشم‌پوشی شده است. بررسی نتایج نشان می‌دهد که بیشتر داده‌های به دست آمده، معیار برابرنهاد در زبان فارسی ندارد و دارای خلأ واژگانی تصادفی است. طبق مشاهدات، گویش موسیرزی نسبت به زبان فارسی معیار در واژگانی که مربوط به روابط و تعاملات بین‌فردی و مرتبط با احساسات است با دامنه وسیع‌تر و پیچیده‌تری به کار می‌رود.

کلمات کلیدی: خلأ واژگانی، خلأ تصادفی، زبان معیار، فعل مرکب و پیشوندی، گویش موسیرزی.

## ۱. مقدمه

روستای موسیرز از توابع شهر گناباد واقع در جنوب استان خراسان رضوی است. این روستا در موقعیت بالاتری از روستای سنو، در میان روستاهای سرآسیاب، گوهردشت، سیدعلی، نوده، زبید و رشته‌کوه میان گناباد و فردوس در دامنه کوه سیاه واقع شده است. گرچه این روستا در ۲۵ کیلومتری غرب گناباد واقع شده است، اما گویش موسیرزی با گویش گنابادی و حتی با روستای سنو که در دو کیلومتری آن واقع شده است تفاوت دارد و همین امر، بیانگر استقلال نسبی این گویش است. بر اساس سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ جمعیت روستای موسیرز ۲۱۷ نفر برآورد شده است. در دهه اخیر بخش زیادی از مردم موسیرز به دیگر شهرها مهاجرت کرده‌اند و با توجه به این که انقراض گویش‌ها در ایران مسئله‌ای جدی است؛ نگارنده را بر این مستندسازی واداشته است. هرچند این کار تنها نوعی هشدار به حساب می‌آید، اما بنا به آنچه در مقاله‌ای با عنوان مستندسازی و بررسی گویش‌های ایرانی به عنوان میراث فرهنگی از محمودی بختیاری (۱۳۸۹) به آن اشاره شده است، می‌تواند گامی مؤثر در راستای شناسایی آن به مسئولان کشور باشد تا بتوانند با برنامه‌ای مدون‌تر به حفظ گویش‌های این سرزمین همت گمارند. اما آنچه موجب توجه نگارنده به انجام این پژوهش گردید این مسئله بود که گویشوران بومی در انتقال برخی مفاهیم به مشکل برمی‌خورند؛ چرا که معادل دقیقی در زبان فارسی معیار برای آن نمی‌یابند، اما در گویش بومی‌شان وجود دارد. این افراد در این شرایط راهبردهایی برای ارتباط و انتقال مفاهیم برمی‌گزینند که تقریباً مشابه آن چیزی است که زبان آموز حین یادگیری زبان دوم در مواجهه با خلأ واژگانی اتخاذ می‌کند، که اشاره به این راهبردها در این مقاله نمی‌گنجد. طبق مشاهدات و بررسی‌های نگارنده، تاکنون پژوهش مدونی در مورد گویش موسیرزی انجام نشده است. در این تحقیق، با بررسی افعال مورد استفاده در گویش موسیرزی و مقایسه معنایی آن با زبان فارسی معیار، به خلأ واژگانی مطلق و نسبی موجود در زبان فارسی معیار پرداخته‌ایم. به طور کلی، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ برای حل این مسئله است که زبان فارسی معیار در مقایسه با برخی افعال مرکب، افعال پیشوندی و عبارات فعلی موجود در گویش موسیرزی تا چه حد دارای خلأ واژگانی است.

## ۲- چارچوب نظری و پیشینه پژوهش

در زبان معیار وقتی بخواهیم مفهومی را از زبان مبدأ منتقل کنیم و واژگان زبان مقصد، فاقد واحد زبانی یکسان برای بیان آن باشد یا به طور کلی اصلاً قالبی برای چنین مفهومی نداشته باشد؛ با

پدیده‌ای به نام خلأ واژگانی روبه رو هستیم (کریستال<sup>۱</sup>، ۲۰۰۸: ۲۰۵) که خود به دو نوع خلأ واژگانی نسبی و خلأ واژگانی مطلق قابل تقسیم است (فرامکین<sup>۲</sup>، رادمن<sup>۳</sup> و هایمز<sup>۴</sup>، ۲۰۱۴: ۵۴). نوع دیگری که تحت عنوان خلأ واژگانی یا خلأ زمینه‌ای تصادفی<sup>۵</sup> عنوان می‌شود زمانی است که زبان‌شناس به عنوان یک نظام به تحلیل داده‌ها و زمینه‌های واژگانی می‌پردازد؛ به این معنی که زبان‌شناس در توصیف داده‌های زبانی گویشور بومی که منطبق بر شم زبانی وی باشد، به مواردی خاص از واژگان بر می‌خورد (آیویر<sup>۶</sup>، ۱۹۷۷). با بیان اصطلاح خلأ واژگانی، این مسئله تداعی می‌شود که شاید فقط این مورد بین دو زبان گوناگون وجود دارد. اما این پدیده در گویش‌های متفاوت یک منطقه جغرافیایی که دارای زبان رسمی یکسان هستند نیز دیده می‌شود، که تفاوت درک گویشوران از مسائل جاری و در نتیجه تفاوت در نگرش و رفتار آن‌ها را به دنبال خواهد داشت. بعضی مواقع، آنچه اصطلاح خلأ واژگانی نامیده می‌شود، نوعی فرایند واژه‌شدگی<sup>۷</sup> است که طی آن گویشور، به عنوان مثال یک فعل زبان مقصد را در قالب مجموعه‌ای از کلمات به صورت باهم‌آیی<sup>۸</sup> بیان می‌کند (بنتیولی<sup>۹</sup> و پیاتتا<sup>۱۰</sup>، ۲۰۰۰). اگر بخواهیم واژه‌ای را ترجمه کنیم که در زبان مبدأ حاوی مؤلفه‌های معنایی بیشتری نسبت به زبان مقصد باشد خلأ واژگانی، نسبی خواهد بود. در زبان‌ها شاهد گویش‌ها و لهجه‌های متفاوتی هستیم؛ به طوری که درک و فهم آن برای سایر افراد همان زبان مشکل است و یا تفاوت‌های بارزی در ساختار آوایی و گفتار گویش‌ها دیده می‌شود که منجر به عدم ارتباط متقابل است. در این راستا مقایسه گویش‌ها و لهجه‌های محلی با گویش معیار می‌تواند به بیان این تفاوت‌ها کمک کند.

در ادامه، توضیح مختصری درباره فعل و انواع آن آورده شده است تا تنوع داده‌های موجود در جدول‌های ارائه‌شده روشن‌تر گردد.

فعل مرکب به فعلی گفته می‌شود که از دو واژه مستقل ترکیب یافته است: واژه اول، اسم یا صفت یا قید است و به آن «همراه» می‌گویند و واژه دوم، فعل است و به آن «همکرد» می‌گویند، که در این جا در معنی اصلی خود ظاهر نمی‌شود. البته هر اسم و صفت و قیدی که با یک فعل بسیط همراه شود فعل مرکب نمی‌سازد؛ به عنوان مثال، «کتاب خواندن» و «فیلم دیدن» در واقع گروه فعلی مشتمل بر

---

1. Crystal  
2. Fromkin  
3. Rodman  
4. Hyams  
5. accidental matrix gap  
6. Ivir  
7. lexicalization  
8. collocation  
9. Bentivogli  
10. Pianta

فعل و مفعول هستند نه فعل مرکب. تفاوت این دو در این است که گروه فعلی، معنای ترکیبی<sup>۱</sup> دارد و معنای جزء فعلی آن مشخص و غیراستعاری است، اما فعل مرکب یک واحد معنایی تلقی می‌شود و جزء فعلی آن از معنا تهی شده است (ر.ک. طباطبائی، ۱۳۸۴). تعریفی که دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۱۵۰) از فعل مرکب ارائه می‌دهد، افعالی را شامل می‌شود که ساختمان واژه‌ای بسیطی ندارند و از پیوند سازه‌ای غیرفعلی و یک سازه فعلی تشکیل شده‌اند. همچنین باید به مفهوم عبارت فعلی نیز توجه داشت. «با نظر به ساخت فعل و تعداد اجزای تشکیل دهنده، عبارت فعلی گونه‌ای مستقل از فعل است که دست کم از سه جزء تشکیل می‌شود و مجموع اجزای آن یک معنی واحد دارد. عبارت‌های فعلی، اغلب معادل یک فعل ساده یا یک فعل مرکب هستند، اما تعدادی از آن‌ها فقط به شکل عبارت فعلی کاربرد دارند. مواردی مانند «از پای افتادن»، «در میان گذاشتن»، «به فراموشی سپردن» را عبارت فعلی می‌دانند» (مهرآوران، ۱۳۸۸). نوع دیگری از فعل در زبان فارسی، فعل پیشوندی است. «فعل پیشوندی، فعلی است که عنصر غیر فعلی آن پیشوند است. پیشوند در ساختمان گروه فعلی یا مفهوم جهت و سمت حرکت فعل را دارد، یا موجب تأکید فعل و تقویت معنای آن می‌شود، و یا در همراهی فعل مفهومی تازه به آن می‌بخشد» (طاهری، ۱۳۸۶). نمونه‌هایی از پیشوندها عبارتند از: فرو، باز، در، فرا، بر، فر، پیش، پس و ... که در مثال‌های زیر به کار رفته‌اند: فرورفتن، بازگشتن، درافتادن، فراگرفتن، برنشستن، فرگشتن، پیش‌آوردن، و پس‌دادن.

تاکنون، مطالعات زیادی در مورد گویش‌های خراسان انجام گرفته است. از جمله این کارها می‌توان به پژوهش‌های حبیب‌اللهی (۱۳۴۷)، شریفی و زمردیان (۱۳۸۷)، سیدی و جانی (۱۳۸۷)، پهلوان‌نژاد (۱۳۸۸)، شریفی و اخلاقی (۱۳۸۹)، الداغی (۱۳۸۹)، اختیاری (۱۳۹۱)، و صادقی و فاطمی (۱۳۹۱) اشاره کرد. از پژوهش‌های انجام شده در شهرستان گناباد نیز می‌توان به بررسی گویش مردم گناباد در پژوهش پهلوان (۱۳۷۳)، بررسی گویش بجزستانی در پژوهش رستگار مقدم بجزستانی (۱۳۷۹)، بررسی ساخت‌واژی پسوندی نام‌آوایی در گویش‌های خراسان در پژوهش استاجی (۱۳۸۰)، بررسی گویش‌های بخش کاخک در شهرستان گناباد در پژوهش میرشمسی (۱۳۸۴)، نظام مطابقه در گویش کاخکی در پژوهش شریفی و زمردیان (۱۳۸۷)، بررسی گویش بیدختی در پژوهش بیدختی (۱۳۸۹)، بررسی برخی نکات ساخت‌واژی در مورد واژه‌بست‌های ضمیری در گویش کاخکی در پژوهش شریفی (۱۳۹۰)، بررسی گویش گنابادی در پژوهش نبی‌زاده (۱۳۹۲) اشاره کرد. با وجود مطالعات زیاد در مورد گویش‌های خراسان رضوی و بخش‌های شهرستان گناباد، در مورد گویش موسیرزی بررسی روش‌مندی انجام نشده است. از ویژگی‌های پژوهش حاضر، بررسی خلأ واژگانی زبان فارسی معیار از

<sup>۱</sup> .compositional

طریق مقایسه آن با افعال مرکب و پیشوندی و عبارات فعلی گویش موسی‌ریزی است. در راستای اهداف این پژوهش، کار میدانی از طریق مصاحبه‌های حضوری با اهالی روستای موسی‌ریز انجام شد و در این گفتگوها از میزان اطلاع اهالی منطقه با زبان رسمی یادداشت‌برداری گردید.

### ۳- روش پژوهش

داده‌های این تحقیق به روش میدانی مصاحبه با گویشوران بومی و ضبط این گفتگوها گردآوری شده است. لازم به ذکر است که در این خصوص از پرسش‌نامه استفاده نشده است بلکه افراد، در مورد امور روزمره صحبت می‌کرده‌اند و در صورت لزوم جهت تکمیل داده‌ها، به طور موردی و در خصوص یک موقعیت یا حالت خاص این سؤال مطرح شده که گویشور بومی به آن مورد، چه چیزی اطلاق می‌کند. بنابراین فهرست افعال به آن‌ها داده نشده و در اصل، این فهرست افعال و عبارات فعلی از میان مکالمات افراد تحت آزمون استخراج گردیده است. نمونه پژوهش، شامل ۲۴ نفر از اهالی روستا است که جهت اعتبارسنجی نتایج، در دو مرحله صورت گرفت. در مرحله اول، ۱۶ نفر در محدوده سنی بین ۲۴ تا ۷۲ سال؛ شامل ۶ نفر مرد و ۱۰ نفر زن انتخاب شدند، که به جز دو شرکت‌کننده، سطح سواد بقیه شرکت‌کنندگان پایین بوده و صرفاً سواد خواندن و نوشتن داشتند. داده‌های اولیه جمع‌آوری گردید و در مرحله دوم، ۸ نفر از ساکنین مسن روستا شامل ۴ نفر مرد و ۴ نفر زن جهت مصاحبه انتخاب شدند و از این افراد، مفهوم دقیق و مورد استفاده جاری افعال پرسیده شد تا اطمینان حاصل شود که این افعال بین تمام اهالی روستا دارای مفهوم مشترک است. بدین منظور مفهوم هر فعل حداقل از طرف سه نفر از افراد تأیید شد.

### ۴- داده‌ها و یافته‌های پژوهش

از مجموع ۲۴ گفتگویی که با گویشوران بومی انجام شد، مواردی از واژگان به دست آمد که با توجه به مشاهدات نگارنده در زبان فارسی معیار وجود ندارند. لازم به ذکر است که در این پژوهش صرفاً به بررسی مقوله فعل پرداخته و از تحلیل مقولاتی نظیر اسم، صرف نظر شد. برخی از افعال مرکب، پیشوندی و عبارات فعلی گویش موسی‌ریزی که دارای خلأ واژگانی نسبی یا مطلق هستند، به ترتیب در جداول شماره‌های ۱ و ۲ ارائه شده است.

جدول ۱- برخی افعال مرکب، پیشوندی و عبارات فعلی گویش موسیرزی دارای خلأ واژگانی نسبی

معنی	آوانویسی	فعل / عبارت فعلی	ردیف
از جلوی کسی درآمدن و او را سر جای خود نشانیدن	ez čenaqe case be dar umedan	از چَنَقِ کسه به در اومدن	۱
به معنی ساکت و ساده و بی‌دست و پا بودن است و به فردی گفته می‌شود که نمی‌تواند از حق خود دفاع کند.	bi honj o monj bodan	بی هنج و منج بودن	۲
پاره‌پاره کردن چیزی مانند کاغذ از روی خشم - ریز ریز کردن	pot pot cerdan	پُت پُت کردن	۳
جستجو کردن یا کنجکاوای همراه با شرارت مخفیانه و بیش از حد.	pasuci cerdan	پَسوکی کردن	۴
به معنی از چیزی روی برگرداندن و میل نداشتن به چیزی است که این حالت از سر لجبازی از طرف مقابل است.	puz vāzedan	پوز وا زدن	۵
از روی کنجکاوای منتظر کسی بودن یا دنبال چیزی گشتن - پلکیدن	pus pus cerdan	پوس پوس کردن	۶
پس سر کسی زدن - این فعل با پس گردنی زدن تفاوت دارد.	pej cellegi bezedan	پِی کِلگی بَزدن	۷
پرتاب کردن چیزی جلوی کسی از روی توهین	terqaz dādan	تِرَقَز دادن	۸
در جایی اقامت طولانی داشتن و مفت‌خوری بدون رضایت صاحب آن جا	tongoli endāxtan	تُنْگولی انداختن	۹
ایجاد حالت چسبندگی پوست دست در اثر تماس با مواد چرب	čeperuc šodan	چپروک شدن	۱۰
مسخره‌بازی کردن و سبک‌بازی درآوردن	čow lezŷak bāzi bedar āvordan	چو لَزَغک بازی به درآوردن	۱۱
خوردن کامل غذای درون ظرف و تمیز کردن آن با زبان	xob vāleštan	خُوب والشتن	۱۲

با حالت تهاجمی شدید کسی را کتک زدن - حمله کردن به کسی به قصد زدن وی	xor de xule case gereftan	خور دِ خول کسی گرفتن	۱۳
پوشاندن خود با چادر و رعایت کامل حجاب	xor de ham gereftan	خور دِ هم گرفتن	۱۴
تیپ زدن و شیک لباس پوشیدن با قصدی خاص	xor var poxondan	خور وَر پُخُندن	۱۵
خود را از سرما جمع کردن	xor ver hamjollondan	خور ور هم جلولوندن	۱۶
سیلی زدن محکم از روی عصبانیت به صورت کسی	xowguši zedan	خُوگوشی زدن	۱۷
کتک زدن که منجر به خونریزی طرف مقابل شود: اگر در مقام تهدید کلامی باشد شدت برخورد لفظی را می‌رساند و اگر در توصیف برخورد فیزیکی باشد؛ یعنی آن دعوا منجر به خونریزی شده است.	xušaru cerdan	خُوو سَر و کردن	۱۸
به تن کردن و پوشیدن همراه با کلافگی یا عصبانیت از طرف مخاطب	de bar cešidan	د بر کشیدن	۱۹
محکم پس گردنی زدن به کسی به قصد تنبیه	de ben gerdeni gerdondan	دِ بِن گردنی گردندن	۲۰
پس گردنی زدن محکم و از روی عصبانیت به کسی	de bande celley case gerdondan	دِ بِنْد کَلَه کسه گردوندن	۲۱
پس گردن کسی زدن به منظور تنبیه وی	de pey cellegi gerdondan	دِ پِی کَلِگی گردندن	۲۲
۱- به باد کتک گرفتن - ۲- تهدید به کتک زدن است که نوعی حالت غیر جدی در کلام دیده می‌شود و بیشتر برای ترساندن طرف مقابل که غالباً کودک است، استفاده می‌شود.	de tap gereftan	دِ تَپ گرفتن	۲۳

عذاب روحی کردن کسی که می‌تواند از آن موقعیت‌هایی یابد، اما به دلایل عاطفی خود را نمی‌رہاند - کسی را دِ دِیق و دِ سل کردن: سوهان روح کسی بودن	de diq o de sol cerdan	دِ دِیق و دِ سُل کردن	۲۴
۱- با فشار، چیزی را وارد جایی کردن - ۲- پرکردن روزنهٔ باریک با پارچه یا لته.	de qoččondan	دِ قوچوندن	۲۵
در معنی اول معادل درگرفتن یعنی روشن شدن آتش یا الو گرفتن است و در معنی دوم اثرکردن و مستجاب شدن دعا یا نفرین کسی است	da gereftan	دِ گِرفتن	۲۶
به معنی به دست و پای کسی پیچیدن و مهار کردن او برای راه انداختن کار خود - به کار گماردن کسی و بیگاری کشیدن.	de geran cešidan	دِ گِرن کشیدن	۲۷
دعوا کردن با ناراحتی - با عصبانیت به کسی پریدن	de ham poxxidan	دِ هَم پُخیدن	۲۸
کاری را سرسری و فقط جهت رفع تکلیف، خیلی سریع اما ناقص انجام دادن	de ham malondan	دِ هَم مَلَنَدن	۲۹
کورمال کورمال یا در تاریکی دنبال چیزی گشتن	des pelāsā cerdan	دِس پِلَاسا کِردن	۳۰
نگران شدن برای کسی که منتظر شنیدن خبری از او هستیم، اما دیر کرده است - دلواپس شدن	delender vā šodan	دِلِنَدِر وا شدن	۳۱
آویزان کردن کسی و بیانگر تهدید همراه با خشونت است.	delengu cerdan	دِلِنِگو کردن	۳۲
بلا تکلیف رها کردن یا معلق گذاشتن کار یا چیزی	de neqanj bogzāštan	دِ نَقَنج بگذاشتن	۳۳
قیل و قال راه انداختن و برهم زدن شرایط	dulax cerdan	دولخ کردن	۳۴



۳۵	راس کردن	rās cerdan	به معنی درست کردن چیزی است؛ مثلاً در مورد راست و ریست کردن موضوعی یا پختن غذا یا دم کردن چای از این فعل استفاده می شود.
۳۶	رَزَت کردن	razet cerdan	معنی صاف کردن چیزی مانند گلیم یا فرش که زیر پا جمع شده است.
۳۷	سَبّه کردن	sobba cerdan	به معنی آماده کردن خود و راست و ریست کردن شرایط است.
۳۸	سَرِ گنل نشو دادن	sare gatl nešu dādan	تقریباً معادل «د تپ گرفتن» است، اما جدیت بیشتری در کلام دیده می شود. این اصطلاح را بزرگ ترها به کوچک ترها می گویند.
۳۹	سَرِ گز نشو دادن	sare gaz nešu dādan	بیشتر با «د تپ گرفتن» قرابت معنایی دارد، گرچه از نظر ساختاری به واژه «سَرِ گنل نشون دادن» شبیه تر است. در این فعل بیشتر تهدید مطرح است تا عمل به آن
۴۰	شِگِمِ بِشووک دادن	šegem beššavuc dādan	دست به دست کردن نوزاد و بالا و پایین بردنش تا حدی که ممکن است موجب اذیت وی شود.
۴۱	فِتوکی کردن	fettuci cerdan	راز کسی را بر ملا کردن
۴۲	فرو گرفتن	foru gereftan	به طور ناگهانی تاختن و کسی را یا چیزی را با چالاکی گرفتن است.
۴۳	قَبو کردن	qabu cerdan	پرتاب کردن چیزی مانند سنگ با شدت و حداکثر توان به محیط باز
۴۴	قِر قِشّه کردن	qerqeša cerdan	ین دم و آن دم کردن و تأخیر کوتاه مدت در انجام کاری

معنی کسی را قال گذاشتن و به مدت زیاد منتظر گذاشتن در محل قرار	cešta cerdan	کِشته کردن	۴۵
سر و صدا و شلوغ کردن زیاد و قیل و قال راه انداختن	colāṽ arusi be dar avordan	کلاغ عروسی به در آوردن	۴۶
ور رفتن با چیزی به منظور سر در آوردن یا خراب کردنش	celavengi cerdan	کِلاونگی کردن	۴۷
سر به سر کسی گذاشتن و او را بازی دادن	cowl de cowl case gozāštan	گُول دِ گُول کسی گذاشتن	۴۸
بیهوده وقت را تلف کردن است که در خطاب به طرف مقابل، طعنه غیرجدی دیده می شود.	gettac zedan	گِتک زدن	۴۹
کسی را مغلوب کردن و بر او تاختن	gerric dādan	گریک دادن	۵۰
بی هدف در خانه پرسه زدن از سر بی حوصلگی و نداشتن کار یا سرگرمی	gezma gerdidan	گِزَمه گِردیدن	۵۱
مورمور کردن و خارش خفیف است؛ مثلاً در مورد لثه نوزادی که دندان در می آورد به کار می رود.	gezon dādan	گِزَن دادن	۵۲
معادل بوسیدن است و نوعی حالت طنزگونه در آن دیده می شود.	loč cerdan	لُچ کردن	۵۳
به معنی دبه کردن و زیر قول خود زدن به بهانه ای خاص است، اما انکار مطلق در آن موضوع دیده نمی شود	lonja cerdan	لونجه کردن	۵۴
این پا و آن پا کردن و تأخیر و تعلل کردن برای انجام کاری	mos mos cerdan	مُس مس کردن	۵۵
گرمزده شدن - طاقت کسی طاق شدن بر اثر گرما	vā pelavidan	وا پلِویدن	۵۶
ادای حرف زدن کسی را درآوردن	vā case gereftan	وا کسه گرفتن	۵۷

در دو معنی به کار می‌رود: ۱- چیزی را از روی چیز دیگر جدا کردن؛ مانند گرفتن سرشیر از روی شیر ۲- گرفتن کودک از شیر مادر بعد از دو سالگی وی	vā gereftan	وا گرفتن	۵۸
از راه رسیدن بعد از انتظار طولانی	vāgard umedan	واگرد اومدن	۵۹
به دَرک واصل شدن - گفتن این فعل در خبر دادن از مرگ کسی است که از او به شدت عصبانی باشند یا صدمه دیده باشند.	var teppidan	ور تپیدن	۶۰
بیماری اسهال گرفتن - اما دارای بار منفی در بیان نیست.	ver tah pā šodan	ور ته پا شدن	۶۱
کسی را سر دواندن و امروز و فردا کردن برای انجام کاری	ver sar gerdondan	ور سر گردندن	۶۲
عرصه را بر دیگران تنگ کردن برای خواسته خود؛ یعنی با اصرار و تحت فشار قرار دادن دیگران چیزی را خواستن. در بیان این فعل، تحت فشار بودن در گوینده دیده می‌شود.	ver serang endäxtan	ور سِرنگ انداختن	۶۳
حالت تهوع به کسی دست دادن و دلزده شدن از چیزی	ver šur umedan	ور شور اومدن	۶۴
پشت سر هم و بدون مکث حرف زدن	ver šur haref zedan	ور شور حرف زدن	۶۵
اعتراض کردن، ایراد گرفتن و مواخذه کردن کسی	ver case gereftan	ور کسه گرفتن	۶۶
بر اثر حرارت یا آتش جمع شدن - در مورد اجسامی مانند پلاستیک به کار می‌رود.	ver ham jollidan	ور هم جولیدن	۶۷
به هم ریخته و نامرتب بودن	ver ham šur bodan	ور هم شور بودن	۶۸
راندن و هی کردن حیوان بارکش مانند الاغ	hačcow cerdan	هچو کردن	۶۹

به معنی شلوغ بازی درآوردن و ایجاد بی نظمی در امور جاری	halăšom cerdan	هلاشم کردن	۷۰
گرسنگی و تشنگی بیش از حد داشتن	hur o čur bodan	هور و چور بودن	۷۱

جدول ۲- برخی افعال مرکب، پیشوندی و عبارات فعلی گویش موسیرزی دارای خلأ واژگانی مطلق

معنی	آوانویسی	فعل / عبارت فعلی	ردیف
شبيه به هُرم کردن است با این تفاوت که در اراز کردن عامل بیرونی بیشتر از شخصیت فرد نقش دارد.	arāz cerdan	اراز کردن	۱
تشویش و نگرانی بیش از حد که منجر به از دست دادن کنترل فرد است	ez ham be dar šodan	إز هم به در شدن	۲
سر کسی را حین شنا کردن، به شوخی و به زور زیر آب کردن	ow qoččunac dādan	أو فُوچونک دادن	۳
پاشیده شدن آب به جایی غیر از مقصد اصلی	pešeng šodan	پِشِنِگ شدن	۴
کسی را تهدید کردن در حالی که او را از پشت به دیوار چسبانده اند.	tireze difāl cerdan	تیرِزِ دیفال کردن	۵
پاشیده شدن آب به مقدار خیلی کم و غالباً به صورت غیر عمدی	derez šodan	دِرِز شدن	۶
تقریباً معادل «خور د خول کسی گرفتن» است، اما در این جا خشونت عمل و تمایل به کُنش بیشتری انتظار می رود	de sare case poxxidan	دِ سر کسِ پُخیدن	۷
به دو معنی متفاوت به کار می رود: ۱- درد متوالی و نبض داشتن محل زخم ۲- در مورد مواد غذایی که فاسد شده و گاز از سطح آن خارج می شود.	zoq zoq cerdan	ذُق ذُق کردن	۸
خود را به دیوانگی زدن با حالت ذوق زدگی	serYuc bazi be dar āvordan	سِرغوک بازی به درآوردن	۹

تنبیه شدید و ادامه‌دار فیزیکی با قصد تأدیب فرد مقابل	šerarba cerdan	شَرَرَبه کردن	۱۰
بیرون ریخته شدن آب از جایی به صورت حجمی یا لایه‌ای از آب به مقدار زیاد	šelpac xordan	شِلپَک خوردن	۱۱
نفس نفس زدن ناشی از گریه بسیار شدید و طولانی همراه با سسکسه در کودک	šahnic zedan	شَهَنیک زدن	۱۲
چیزی را به صورت دنباله‌دار روی زمین ریختن - این مورد غالباً در کارهای کودکان نوپا دیده می‌شود که مثلاً در آشپزخانه چیزهایی مانند برنج، نمک و غیره را «کشروت» می‌کنند.	cešarut cerdan	کِشروت کردن	۱۳
چرت زدن همراه با افتادن سر به یک طرف و برگرداندن آن به حالت اول	celle dengi zedan	کِلَه دَنگی زدن	۱۴
سقلمه زدن به صورت شخص مقابل	noqoreči zedan	نُقَرچی زدن	۱۵
گریه شدید در حدی که نفس فرد بند بیاید و صورتش کبود شود - بیشتر برای نوزاد به کار می‌رود.	vātasidan	وا تَسیدن	۱۶
سوختن مو بر روی آتش	vā berejjidan	وا بِرَجیدن	۱۷
رنگ پریدگی از شدت ترس و اضطراب	vāpoxidan	وا پُخیدن	۱۸
درخواست کردن از کسی با حالت کاملاً تحقیرکننده و از روی خشم برای باز آمدن وی	var terqidan	ور تَرَقیدن	۱۹
پریدن از خواب با ترس	var derezgidan	ور دِرَزگیدن	۲۰
نوعی حالت زودرنجی و رفتار انزواگرایانه فردی	ver sollida bodan	ور شَلیده بودن	۲۱
استیصال همراه با گرم و سرد شدن بدن به همراه تپش قلب و اضطراب شدید بعد از یک حادثه جدی	horm cerdan	هَرَم کردن	۲۲

همان‌طور که در مجموع داده‌های جداول بالا دیده می‌شود؛ تعداد ۹۳ مورد از افعال مرکب، پیشوندی و عبارات فعلی به دست آمد که بنا بر نزدیکی معنایی به صورت زیر دسته بندی می‌شوند:

#### ۴-۱. افعالی که به نوعی به واژه «آب» مربوط هستند

برای این افعال، معادل دقیقی در زبان فارسی معیار وجود ندارد و فقط جهت درک بهتر «مثال» و تکمیل جمله، در قسمت «برگردان» از یک فعل فارسی معیار استفاده شده است. لازم است برای معنای دقیق افعال گویش، به جدول شماره ۲ مراجعه شود.

##### ۴-۱-۱. درز شدن (derez šodan)

به معنی «پاشیده شدن آب به صورت خیلی کم و غالباً به صورت غیر عمدی» است؛ به عنوان مثال، به پاشیده شدن آب هنگامی که فردی در حال شستن چیزی است «درز شدن» می‌گویند. همچنین «درز کردن» هم در این مورد به کار می‌رود.

مثال: او هار ورو مُو درز کردی (owhär ver mo derez cerdi)  
برگردان: آب‌ها را روی من پاشیدی.

##### ۴-۱-۲. شِلپک خوردن (šelpac xordan)

به معنی بیرون ریخته شدن آب از جایی به صورت حجمی یا لایه‌ای از آب به مقدار زیاد و نه به صورت قطره‌ای؛ به عنوان مثال، اگر از ظرفی پر از آب، مقدار زیادی آب بیرون بریزد از این اصطلاح استفاده می‌شود. معادل دقیقی برای این فعل در زبان فارسی معیار وجود ندارد.

مثال: اُوهار شِلپک دادی (owhär šelpac dādi)  
برگردان: آب‌ها را ریختی.

##### ۴-۱-۳. پِشِنگ کردن (pešeng šodan)

به طور کلی کلمه «پشنگ» به معنای پاشیده شدن آب به جایی غیر از مقصد اصلی گفته می‌شود (ر.ک: مودودی و تیموری، ۱۳۸۴: ۲۵۲). همچنین به معنی پاشیدن آب با سرانگشتان دست به کسی از روی عمد است. معادل دقیقی برای این فعل در زبان فارسی معیار وجود ندارد.

مثال: او هار ورو پِشِنگ کردم (owhā veru pešeng cerdom)  
برگردان: آب‌ها را روی او ریختم / پاشیدم.

## ۴-۲. افعالی که به نوعی به حالات احساسی و عاطفی ارتباط دارند

### ۴-۲-۱. وَرْدِرَزْگِیدِن (varderezgidan)

این فعل نیز در زبان فارسی معیار وجود ندارد و با مواردی مانند پریدن از خواب یا پریدن از حالت عمیق تفکر، جا خوردن ناشی از ترس، تکان خوردن ناگهانی و ترسیدن تفاوت دارد. برای توضیح معنی؛ حالتی را در نظر بگیرید که در خواب، کل بدن دچار لرزش یا رعشهٔ یک ثانیه‌ای در اثر خواب‌دیدن خود فرد یا در اثر صدای بلندی شود.

مثال: د خُو وَرْدِرَزْگِیدِم. (de xow varderezgidom)  
برگردان: از خواب پریدم.

### ۴-۲-۲. هُرْم کردن (horm cerdan)

به معنی احساس استیصال بعد از یک حادثهٔ جدی، همراه با گرم و سرد شدن بدن، تپش قلب و اضطراب شدید است؛ به عنوان مثال، شرایطی را در نظر بگیرید که عابری از تصادف با خودرو جان سالم به در ببرد یا راننده از بروز این تصادف شدید جلوگیری کند. در این حالت هر دو طرف هرم کرده‌اند. یا وقتی کودکی دست مادرش را رها می‌کند و در جمعیت گم می‌شود یا به داخل اتوبان می‌دود و مادرش با دیدن خودروی پر سرعتی که رو به کودک می‌آید، هرم می‌کند.

مثال: بچه که ور جلو ماشی بدوی، چنی هرم کردم که نمودنی.  
(bečča ce ver jolow māshi bedevi, čeni horm cerdom ce namduni)  
برگردان: وقتی بچه جلو ماشین دوید، آن‌چنان ترسیدم که نمی‌دانی.

### ۴-۲-۳. از هَم به دَر شدن (ez ham bedar šodan)

به حالتی اشاره دارد که فرد، دچار تشویش و نگرانی بیش از حد می‌شود، به گونه‌ای که در شُرَف از دست دادن کنترل خود باشد.

مثال: خُور از هَم به دَر مَکو. (xor ez ham bedar maco)  
برگردان: خودت را این قدر عصبی و ناراحت نکن.

### ۴-۲-۴. آراز کردن (arāz cerdan)

از نظر معنی، شبیه به هُرْم کردن است با این تفاوت که در آراز کردن، عامل بیرونی بیشتر از شخصیت فرد نقش دارد در حالی که در «هرم کردن» خصوصیات درونی فرد در بروز آن اهمیت دارد. عبارت

«دل کسی به طور ناگهانی پایین ریختن، خالی شدن دل» را می‌توان با آن معادل دانست؛ مثلاً هنگام شنیدن خبر مرگ عزیزی این حالت به فرد دست می‌دهد.

مثال: از خبر مرگ پيجرش اراز ک ( *ez xebar marge pijareš arāz ce* ) برگردان: خبر مرگ پدرش باعث شد دلش ناگهان فرو ریزد

#### ۴-۲-۵. دلِ اندر وا شُدَن ( *del endervä šodan* )

به معنی نگران شدن برای کسی است که منتظر رسیدن او یا شنیدن خبری از وی هستیم، اما دیر کرده است. کاربرد این واژه دقیقاً به خود فرد مورد نظر بعد از آمدنش گفته می‌شود. این حالت را می‌توان نوعی «دلشوره» دانست.

مثال: دلِ اندر وا شُدَم. ( *del endervä šodom* ) برگردان: دلواپس شدم.

#### ۴-۲-۶. وا پُخیدَن ( *väpoxxidan* )

به معنی رنگ‌پریدگی از شدت ترس و اضطراب است. لازم به ذکر است که این واژه با واژه «واپوخوندن» که به معنای «فشن شدن» است تفاوت دارد؛ به عنوان مثال، وقتی کودکی دست مادرش را رها می‌کند و به داخل خیابان می‌دود، مادرش هرم کرده و رنگش از شدت ترس و اضطراب «وامی پخد» یا مثل گِچ سفید می‌شود.

مثال: رنگش مثلِ گِچِ وا پُخیدَه بُ ( *rangeš mesle gač vāpoxxida bo* ) برگردان: از ترس رنگش مثل گِچ، سفید شده بود.

#### ۴-۲-۷. دِ سُل کردن ( *desol cerdan* )

این فعل که گاه به صورت «دِ دِیق و دِ سُل کردن» هم به کار می‌رود، به معنی عذاب روحی کردن کسی است که می‌تواند خود را از آن موقعیت رهایی دهد، اما به دلایل عاطفی خود را نمی‌رهاند. این واژه را بیشتر مادران در مقابل شرارت‌های فرزندان‌شان به کار می‌برند. «جان کسی را به لب رساندن» می‌تواند با این فعل مقایسه شود.

مثال: از دست تو دِ دِیق و دِ سُل شُدَم ( *ez daste to diqe desol šodom* ) برگردان: به خاطر کارهای تو به شدت حرص می‌خورم و جانم به لبم رسیده است.



۴-۳. افعالی که مربوط به برخورد فیزیکی یا کتک کاری است

۴-۳-۱. تیریزِ دیفال کردن (tirez difāl cerdan)

به معنی کسی را تهدید کردن کسی است که پشت او را به دیوار چسبانده اند. این حالت می تواند به طور کنایه ای هم به کار رود و لزومی به برخورد فیزیکی ندارد.  
مثال: اور تیریزِ دیفال کرده بُ (ur tireze difāl cerda bo)  
برگردان: او را برای تهدید، به دیوار چسبانده بود.

۴-۳-۲. خورِ دِخُولِ کسی گرفتن (xor de xule casi gereftan)

به حالت تهاجمی شدید و زیر باد کتک گرفتن کسی گفته می شود.  
مثال: خورِ دِخُولِش گرفته بُ (xor de xuleš gerefta bo)  
برگردان: [به او حمله کرد و] با او دست به یقه شده بود.

۴-۳-۳. دِ سَرِ کسی پُخیدن (de sare case poxxidan)

معادل «خورِ دِ خولِ کسی گرفتن» است، اما در این جا خشونت عمل و تمایل به کنش بیشتری انتظار می رود.

مثال: دِ سَرِ یرو پُخی (de sar yarow poxxi)

برگردان: به سمت یارو حمله ور شد و او را کتک زد.

۴-۳-۴. دِ تپِ گرفتن (de tap gereftan)

به معنی کتک زدن زیاد یا تهدید به کتک زدن است. در کاربرد این فعل، نوعی حالت غیر جدی در کلام دیده می شود و بیشتر برای ترساندن طرف مقابل که غالباً کودکی فضول یا به اصطلاح عامیانه «شیطون» است، استفاده می شود.

مثال: تورِ دِ زیرِ تپِ خُمِ گرف (tor de zire tap xom geref)

برگردان: تو را حسابی کتک خواهیم زد.

۴-۳-۵. سَرِ گتِلِ نشو دادن (sare gatl nešu dādan)

تقریباً معادل «دِ تپِ گرفتن» است، اما بیشتر، جدیت در کلام دیده می شود تا در عمل. این اصطلاح را بزرگ ترها به کوچک ترها می گویند و به گونه ای تهدید کردن به حساب می آید.

مثال: یکِ سَرِ گتِلِ نشونِتِ خُمِ دا که خُودتِ وِرگی آفری

(yac sar gatle nešunet xom dā ce xodet vargi āfferi)

برگردان: آن‌چنان تو را کتک بزنم که خودت حظ کنی.

۴-۳-۶. سرگزِ نشون دادن (sare gaz nešu dādan)

بیشتر با «د تپ گرفتن» قرابت معنایی دارد، گرچه از نظر ساختاری و معنایی به اصطلاح «سرگتل نشون دادن» شبیه‌تر است. در این فعل هم بیشتر، تهدید مطرح است تا عمل به آن.

مثال: یک سرگزِ نشونش دادم که ... (yac sare gaze nešuneš dadom ce...) برگردان: آن‌چنان او را تهدید به کتک زدن کردم که ...

۴-۳-۷. شَرَبَه کردن (šerraba cerdan)

به معنی تشبیه شدید و ادامه‌دار فیزیکی با قصد تأدیب فرد است.

مثال: اور شَرَبَه ک ( ?ur šerraba ce)

برگردان: به شدت او را مورد ضرب و شتم قرار داد.

۴-۳-۸. چنگره بودن (jengera bodan)

به نوعی، ریشه در واژه «چنگ» دارد و به فردی که دنبال دعواست گفته می‌شود.

مثال: تُو بچه چنگره جه. ( tow bečče jeengereje)

برگردان: تو [عجب] پسر اهل دعوا و درگیری هستی.

۴-۳-۹. دِهَم پُخیدن (de ham poxxidan)

به معنی با حالت ناراحتی و عصبانیت به کسی پزیدن است. برای این حالت می‌توان دو خروس جنگی را فرض کرد.

مثال: دارا و نادر دِهَم پُخیدین (dārā o nāder de ham mepoxxidan)

برگردان: دارا و نادر با یکدیگر در حال جنگ و دعوا بودند.

۴-۳-۱۰. دِلِنگو کردن (delengu cerdan)

به معنی آویزان کردن و بیانگر تهدید همراه با خشونت است. برای آویزان کردن لباس و اشیاء هم به کار می‌رود.

مثال: از میخ دِلِنگو خُم ک تو. ( ez mix delengu xom ce to)

برگردان: تو را به میخی آویزان خواهم کرد.

۱۱-۳-۴. نُفَرچی زدن (noqoreči zedan)

به معنی وارد کردن مشمت (حالت مشمت کرده و با انگشت شست) به فکّ شخص مقابل است.  
مثال: یک نُفَرچی د کلفچش زدم. (yac noqorči de celafčeš zedom)  
برگردان: یک ضربه مشمت به فکّ او زدم.

۱۲-۳-۴. خُوگوشی بَزدن (xowguši bezedan)

به معنی سیلی زدن محکم و از روی غیظ و عصبانیت به صورت کسی است.  
مثال: د خوگوشش ز (de xow gešuš za)  
برگردان: یک سیلی محکم به او زد.

۱۳-۳-۴. خُوَشرو کردن (xušaru cerdan)

اگر در مقام تهدید کلامی باشد، شدت برخورد لفظی را می‌رساند و اگر در توصیف برخورد فیزیکی باشد؛ یعنی آن دعوا منجر به خونریزی شده است.  
مثال: بچه همسیه ر خوشرو ک (beččeŋ hamsayar xušaru ce)  
برگردان: [آن قدر شدت ضرب و شتم زیاد بود که] از سر تا پای بچه همسایه خون می‌ریخت.

۱۴-۳-۴. دِ بِنْد گردن کسه زدن (de bande gerdene case zedan)

به معنی پس گردنی زدن محکم و از روی غیظ و عصبانیت به کسی است.  
مثال: معلم د بند گردنش ز (me?allem de bande gerdaneš za)  
برگردان: معلم پس گردنی محکمی به او زد.

۱۵-۳-۴. دِ بِنِ گردنی گِرْدُوندن (de ben gerdeni gerdondan)

تنبیه پس گردنی زدن که چندین مرتبه تکرار شود.  
مثال: بابویش بومه ور ردش و اور د بن گردنی گردون و ورگردون به خونه.  
baboyeš buma ver radeš vo ?ur de bengerdeni gerdon vo vargerdon be xuna.  
برگردان: پدرش به دنبال او آمد و با چند پس گردنی محکم او را به خانه برگرداند.

۱۶-۳-۴. دِ پِی کِلگی گِرْدُوندن (de pey cellegi gerdondan)

به معنی چند مرتبه به پس سر کسی زدن به منظور تنبیه اوست.  
مثال: برار بزرگش اور دِ پِی کِلگی گِرْدون  
(beräre bozorgeš ?ur de pey cellegi gerdon)

برگردان: برادر بزرگ‌تر او چندین مرتبه به پس سرش زد.

۱۷-۳-۴. پی گردنی بزدن (pey cellegi bezedan)

به معنی یک بار به پس گردن کسی زدن است.

مثال: او بنگذش کسه د پی گردنش زنه. ( ?u benegzaš case de pey gerdaneš zena )

برگردان: او اجازه نداد کسی به او پس گردنی بزند.

۱۸-۳-۴. از چنق کسی پَدَر او مَدَن (ez čenaqe case be dar umedan)

به معنی از جلوی کسی درآمدن و او را سر جای خود نشانیدن است. همچنین به معنی از پس کسی برآمدن یا حال کسی را گرفتن است.

مثال: نادر از چنق دارا به در اومه ( nāder ez čenaqe dārā be dar uma )

برگردان: نادر، دارا را سر جای خود نشانید.

۴-۴. افعالی که نوعی رفتار موزیانه در آن‌ها مشاهده می‌شود

در این گونه افعال، نوعی کنایه و عدم جدّیت در بافت موقعیت دیده می‌شود. استفاده از این عبارات‌ها بیشتر با حالت شوخی و طنز همراه است.

۱-۴-۴. اُو قُو چُونِک دادن (ow qoččunac dādan)

به معنی سر کسی را حین شناکردن به شوخی و به زور زیر آب کردن.

مثال: رِفِیقِشَر اُو قُو چُونِک دا ( refiqešer ow qoččunac da )

برگردان: سر رفیق خود را به شوخی زیر آب می‌کرد.

۲-۴-۴. خُور وَر پُخُنْدَن (xor var poxxondan)

به معنی «تیپ‌زدن و شیک لباس پوشیدن با قصدی خاص» است.

مثال: وَاَز خور ور پخندی! خیریه؟ (vāz xor var poxxondi, xebariya?)

برگردان: دوباره خوب به خودت رسیدی و تیپ زدی! خیریه؟

۳-۴-۴. پُس پُس کردن (pos pos cerdan)

به معنی از روی کنجکاوی و با هدفی خاص، مترصد کسی بودن یا دنبال چیزی گشتن و یا در جایی معطل ماندن است.

مثال: پسره د سر کوچه پس پس مکه ( pesera de sar cuča pos pos mece )

برگردان: آن پسر در سر کوجه کسی را می‌پایید.

#### ۴-۴-۴. کِشروت کِردن (cešarut cerdan)

به معنی چیزی را به صورت دنباله‌دار روی زمین ریختن است. غالباً این مورد در کارهای کودکان نوپا دیده می‌شود که اقلام آشپزخانه مانند برنج، نمک و غیره را «کشروت» می‌کنند.

مثال: برنچار کِشروت کِردی (berenjar cešarut cerdi)

برگردان: برنج‌ها را به صورت پیوسته (دنباله‌دار) روی زمین پاشیدی.

#### ۴-۴-۵. پَسوکی کردن (pasuci cerdan)

به معنی جستجو کردن یا سرک کشیدن همراه با شرارت مخفیانه یا بیش از حد است. کلمه «پسوک» نیز به عنوان صفت به کار می‌رود.

مثال: نادر د خونه پسوکی مکنه (nader de xuna pasuci mecona)

برگردان: نادر در خانه به این طرف و آن طرف سرک می‌کشد.

#### ۴-۴-۶. فِتوک بودن (fettuc bodan)

به معنی خبرچینی کردن است و برای فردی به کار می‌رود که نتواند راز نگاه‌دار باشد.

مثال: بی او چیز ور مگو که خيله فِتوک (bey ?u čize ver magu ce xeyjle fettuca)

برگردان: به او چیزی نگویید که فرد بسیار خبرچینی (دهان‌لق) است.

#### ۴-۵. افعالی که به «گریه کردن» مربوط می‌شود

نکته قابل توجه در مورد این دو فعل، کاربردشان برای افراد نابالغ، به خصوص افراد زیر چهار یا پنج سال است.

#### ۴-۵-۱. واٲسیدن (vātasidan)

به معنی گریه شدید است در حدی که نفس فرد بند بیاید و صورتش کبود شود. این فعل بیشتر برای نوزاد به کار می‌رود.

مثال: بچه واٲسیده بُ (bečča vā tasida bo)

برگردان: از شدت گریه نفس بچه بالا نمی‌آمد.

#### ۴-۵-۱. شهنیک زدن (šahníc zedan)

به معنی نفس‌نفس زدن ناشی از گریه بسیار شدید و طولانی همراه با سکسکه در کودک است.

مثال: بچه ورسهنیکِ اِفْتیده بُ (bečča ver šahnic eftida bo)  
برگردان: بچه از شدت گریه به نفس‌نفس افتاده بود و صدایش در نمی‌آمد.

#### ۶-۴. دو فعلی که در آن‌ها نوعی کنایه یا تحقیر دیده می‌شود

##### ۶-۱-۴. ورسلیده بودن (ver sollida bodan)

بیانگر نوعی حالت زودرنجی و رفتار انزواگرایانه<sup>۲</sup> فردی است. صفت «ورسلیده» به فرد مریض و آسیب‌پذیری نسبت داده می‌شود که گمان می‌رود خود وی نیز تمایلی به خلاصی از این حالت بیمارگونه ندارد. همچنین به کسی که به دنبال بهانه برای گریستن است گفته می‌شود. لازم به ذکر است که به نانی که درون آب برای مدت طولانی خیس خورده و رنگ و طعم خود را از دست داده است نیز «ورسلیده» می‌گویند.

مثال: او ادم ورسلیدیه ( ?u adame ver sollideya)  
برگردان: او آدمی است که با کوچک‌ترین بهانه شروع به اشک‌ریختن می‌کند.

##### ۶-۲-۴. ورتَرَقیدن (var tareqidan)

به معنی دست‌ور دادن به کسی با حالت کاملاً تحقیرکننده و از روی خشم برای باز آمدن وی.

مثال: «وَرْتَرَقِ بیا دِگ» (var tareq biya dega)  
برگردان: پاشو، گم‌شو بیا.

#### ۴-۷. سایر افعال

از جمله این افعال، می‌توان به مواردی مانند بی‌هنج و منج بودن (bi honjo monj bodan)، کِلِه دنگی زدن (celle dengi zedan) و واپَرَجیدن (vā berejjidan) اشاره کرد که همراه با موارد دیگر در جدول شماره ۱ قابل مشاهده است.

#### ۵- یافته‌های پژوهش

در این مقاله به بررسی گویش موسی‌ریزی با تکیه بر شناسایی افعال مرکب، پیشوندی و عبارات فعلی که معادلی در زبان فارسی معیار ندارند پرداخته شد. در این راستا، از طریق مصاحبه با اهالی روستای موسی‌ریز از توابع شهر گناباد واقع در بخش جنوبی خراسان رضوی، اطلاعاتی مشتمل بر میزان اطلاع اهالی منطقه با زبان رسمی گردآوری شد. از یافته‌های قابل ذکر در مورد گویش روستای موسی‌ریزی، تفاوت بارز آن با گویش روستای سنو است که تنها کمتر از دو کیلومتر با یکدیگر فاصله دارند. از تعداد

۹۴ داده جمع‌آوری شده، تعداد ۲۳ مورد دارای خلأ واژگانی مطلق بودند. با توجه به داده‌های جمع‌آوری شده، مشاهده گردید که ۲۲ عبارت فعلی، در زبان فارسی معیار معادل دقیقی ندارند و از واژه‌های تعمیمی استفاده می‌شود؛ به عنوان مثال، برای فعل «ترسیدن» هم «هرم کردن» به کار می‌رود و هم «اراز کردن». بقیه عبارات فعلی مشتمل بر ۷۱ مورد، دارای معادل در زبان فارسی معیار بودند که البته با یک عبارت تعریف می‌شوند و از آن‌جا که معنی کاملاً یکسانی ندارند خلأ نسبی را در آن‌ها می‌توان دید. همچنین نتایج این پژوهش نشان داد که بخش قابل توجهی از واژه‌های رایج در بین افرادی که اغلب بی‌سواد یا دارای تحصیلات سطح پایین هستند، مرتبط با تئیه، درگیری و جدال بین دو نفر است که این تحلیل مربوط به جنبه‌فرازبانی است و در این‌جا به آن پرداخته نمی‌شود. نکته قابل توجه در گویش موسیرزی، استفاده زیاد از پیشوند در ساخت افعال مرکب است (فعل پیشوندی مرکب)، به گونه‌ای که برخی از افعال ساده در گویش موسیرزی به صورت مرکب هستند. همچنین در این گویش، برخی از افعال مرکب به صورت پیشوندی به کار می‌روند؛ مانند «وا بردن» به معنای «برنده شدن». نکته دیگری که در این گویش بسیار به چشم می‌خورد پیشوندهایی است که بر سر اغلب افعال قرار می‌گیرد: پیشوند «وا» که در اکثر افعال در حالت امر به جای پیشوند «ب» به کار می‌رود؛ مانند «واده» به معنی «بده» یا «واپرس» به معنی «پرس». برخی از افعال به خودی خود دارای پیشوند «وا» هستند؛ مانند «واچندن» به معنای «چیدن». پیشوند «و» در تمامی صورت‌های زمانی افعال که به خودی خود دارای پیشوند هستند، جز در حالت امری به کار می‌رود؛ مانند «واپکیدن» به معنای «پردیدن». پیشوند «وار» که اغلب به جای «بر» در فعل‌های امری و دیگر صورت‌های زمانی به کار می‌رود؛ مانند «ورخز» به معنای «برخیز». پیشوند «د» نیز در برخی افعال در حالت امر و گاهی هم در دیگر حالت‌ها به کار می‌رود؛ مانند «دخم بس» به معنی «خواهم بست». پیشوند «م» همانند زبان دری بر سر برخی افعال برای منفی کردن آن‌ها به کار می‌رود؛ مانند «مرو» به معنای «نرو». پیشوند «ب» برای برخی از افعال نفی به کار می‌رود، مانند «بنری» به معنای «نری».

## ۶- نتیجه‌گیری

در این پژوهش، مقایسه گویش موسیرزی با زبان فارسی معیار تفاوت‌هایی را در بسیاری از موارد نشان داد. با توجه به خلأ واژگانی زبان فارسی، بهره‌گیری زبان معیار از گویش‌های محلی، در غنی شدن آن بسیار مؤثر بوده و در انتقال مفاهیم انتزاعی و بیان عواطف با محدودیت بسیار کمتری مواجه خواهد بود. از میان واژگانی که در این تحقیق به دست آمد، مقوله‌های اسامی، صفات و افعال جمع‌آوری شد. نتایج تحلیل داده‌ها نشان داد که گویش موسیرزی در بیان و ابراز حالات درونی و همچنین نسبت

به افعالی که به کنش و واکنش بین فردی منجر می‌شود، نسبت به زبان معیار شفاف‌تر و دقیق‌تر عمل می‌کند. شاید بتوان ریشه این امر را در فرهنگ خاص روستا دانست که نزدیکی و درهم‌تیدگی در روابط دارد. این امر، کاربرد برخی افعال را به سمت خاصی پیش برده است؛ به عنوان مثال، تعداد ۱۲ مورد از واژه‌های مرتبط با تنش و کشمکش بین افراد یافت شد. تعداد قابل توجه افعالی که در این گویش وجود دارد و معادل آن در زبان فارسی معیار، یا با تحدید معنایی رو به رو است و یا دارای خلأ مطلق است؛ می‌توانند در کنار سایر گویش‌های زبان فارسی زمینه غنی‌تر شدن زبان معیار را فراهم نمایند. از جمله این موارد واژه‌هایی نظیر «وَرِ دَرِزِگِیدَن»، «شِلِپِکِ دَادن» یا «شِلِپِکِ خورَدَن» یا «اراز کردن» است. در عین حال مقایسه این ویژگی‌ها با دیگر گویش‌های موجود در منطقه مانند گویش سنوبی یا گنابادی می‌تواند میزان ارتباط آن‌ها با زبان فارسی معیار را به خوبی نشان دهد. بدون شک در سایر لهجه‌ها و گویش‌ها نیز این نوع واژگان که معادلی در زبان فارسی معیار ندارند فراوان است که گردآوری این واژگان و بهره‌گیری از آن‌ها توجه خاصی را می‌طلبد؛ چرا که با ادامه وضعیت فعلی بسیاری از این گویش‌ها رو به زوال است. چنان که جمعیت روستای موسیرز به دلیل مهاجرت نسل جدید یا مرگ و میر نسل گذشته، به یک سوم رسیده است، و خود این آمار بیان‌گر تهدید این مجموعه‌های کوچک زبانی است. همچنین خود زبان معیار می‌تواند با استفاده از این واژگان و معرفی گویش‌های محلی بر کارایی و غنای خود بیفزاید.

## منابع

### ۱. کتاب‌ها

- مودودی، محمد ناصر و تیموری، زهرا (۱۳۸۴)، گزیده‌ای از ادبیات شفاهی تایباد (چهاربیتی‌ها، ضرب‌المثل‌ها و فرهنگ واژگان)، مشهد: ماه‌جان.

### ۲. پایان‌نامه‌ها

- بیدختی صفری، ط، (۱۳۸۹)، بیدخت و گویش آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

- پهلوان، ع. م، (۱۳۷۳)، بررسی گویش مردم گناباد، پایان‌نامه ارشد دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی.

- رستگار مقدم بجستانی، م، (۱۳۷۹)، بررسی گویش بجستانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد



بررسی خلأ واژگانی زبان فارسی معیار در مقایسه با برخی افعال مرکب و ... گویش موسیرزی ۱۲۵

دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان.

- میرشمسی، م، (۱۳۸۴)، گویش‌های بخش کاخک در شهرستان گناباد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی.

- نبی‌زاده، ف، (۱۳۹۲)، بررسی گویش گنابادی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی.

### ۳. مجلات

- اختیاری، زهرا، (۱۳۹۱)، «توصیف مصدر /æh/ در گویش خانیک و مقایسه با چند گویش دیگر»، مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، سال ۴، ش ۶، صص ۲۹-۵۰.

- استاجی، اعظم، (۱۳۸۰)، «بررسی ساخت‌واژی پسوندی نام آوایی در گویش‌های خراسان». مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. دوره ۳۴، ش ۲-۱ (پی در پی ۱۳۳-۱۳۲)، صص ۲۸۹-۲۹۸.

- الداغی، آنتیا، (۱۳۸۹)، «ساختار افعال ماضی در گویش سبزواری»، حافظ، ش ۷۲، صص ۳۹-۴۴.  
- پهلوان‌نژاد، محمد رضا، (۱۳۸۸)، «بررسی و توصیف واژگانی در گویش مشهدی»، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، (p. 48)، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

- حبیب‌اللهی، محمد، (۱۳۴۷)، «کیفیت و بررسی فعل در لهجه مشهد»، جستارهای ادبی، ش ۱۵، صص ۲۰-۲۴.

- دبیرمقدم، محمد، (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی. سال ۱۲، ش ۱ و ۲، صص ۱-۴۶.

- سیدی، سید حسین، و جانی، اسماعیل (۱۳۸۷)، «بررسی گویش عربی جنوب خراسان»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۴ (۴۱)، صص ۱۴۱-۱۵۴.

- شریفی، شهلا، (۱۳۹۰)، «بررسی برخی نکات ساخت‌واژی در مورد واژه‌بست‌های ضمیری در گویش کاخکی»، مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۳، ش ۵، صص ۱-۱۵.

- شریفی، شهلا و اخلاقی باقوجری، الهام، (۱۳۸۹)، «بررسی ساخت‌واژه‌گوش بیرجندی بر اساس رویکرد رده‌شناسی معیار In». مجموعه مقالات همایش بین‌المللی گوش‌های مناطق کویری ایران، دانشگاه سمنان، صص ۱۲۶۳-۱۲۷۷.
- شریفی، شهلا، و زمردیان، رضا، (۱۳۸۷)، «نظام مطابقه در گوش کاخکی»، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ش پنجم (اول)، صص ۱-۱۸.
- صادقی، هاشم، و فاطمی، سید حسین، (۱۳۹۱)، «نمونه واژه‌های فارسی دری باقیمانده در گوش‌های جنوب خراسان درج شده در فرهنگ السامی». مجله زبان‌شناسی و گوش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۴، شماره ۶، صص ۶۷-۷۸.
- طاهری، حمید، (۱۳۸۶)، «بررسی تحلیلی و تاریخی فعل‌های پیشوندی در زبان فارسی»، نشریه نشر پژوهی ادب فارسی، شماره ۲۱ (پیاپی ۱۸)، صص ۱۱۳-۱۳۶.
- طباطبایی، علاء‌الدین، (۱۳۸۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، دوره ۷، ش ۲ (پیاپی ۲۶)، صص ۲۶-۳۴.
- محمودی بختیاری، بهروز، (۱۳۸۹)، «مستندسازی و بررسی گوش‌های ایرانی به عنوان میراث فرهنگی»، مجله زبان‌شناسی و گوش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد، دوره ۲، ش ۲، صص ۸۵-۱۰۳.
- مهرآوران، محمود، (۱۳۸۸)، «بررسی عبارت فعلی در دستور زبان فارسی»، فنون ادبی، سال اول، ش ۱، صص ۱۲۷-۱۴۴.
۴. منابع لاتین

- Bentivogli, Luisa, and Emanuele Pianta (2000). "Looking for lexical gaps." *Proceedings of the ninth EURALEX International Congress*. Stuttgart: Universität Stuttgart.
- Crystal, David. (2008). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics* (D. Crystal Ed. 6 ed.). USA: Blackwell Publishing.
- Ivir, Vladmir. (1977). *Lexical gaps: A contrastive view*. *Studia Romanica et Anglica Zagrabienia*, (43), 167-176.
- Fromkin, Victoria., Rodman, Robert., and Hyams, Nina. (2014). *An Introduction to Language* (10th ed.). USA: Cengage Learning.